

۱۵۰۴۳  
۱۵۰۴۳

# سَم هستم بفرمایید

داستان تانو

www.ketab.ir

مترجم : نسرين دورقي زاده



سرشناسه	: تائو، داستین - <b>Thao, Dustin</b>
عنوان و نام پدیدآور	: سم هستم، بفرمایید / داستین تائو؛ مترجم نسرين دورقي زاده.
مشخصات نشر	: تهران: تیموری، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۸ ص: ۱۴/۵ × ۱۲/۵
شابک	: 978 - 600 - 6629 - 58 - 2
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
یادداشت	: عنوان اصلی: <b>You've reached Sam, 2021</b>
موضوع	: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱م. <b>Young adult fiction, American-- 21st century</b>
شناسنامه افزوده	: دورقي زاده، نسرین، ۱۳۴۶-، مترجم
رده بندی کنگره	: PS۳۶۰۵
رده بندی دیویی	: [ج] ۸۱۳/۶
کتابشناسی ملی	: ۹۲۸۵۰۲۹

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

نام کتاب : سم هستم، بفرمایید  
نویسنده : داستین تائو  
مترجم : نسرين دورقي زاده  
ویراستار : هومن ارفعی  
طرح جلد : کتابون تیموری  
نوبت چاپ : اول  
سال چاپ : ۱۴۰۲  
شمارگان : ۱۰۰۰ جلد  
چاپخانه : چاپ نقش نيزار  
قیمت : ۱۹۸۰۰۰ تومان  
شابک : ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۶۶۲۹ - ۵۸ - ۲

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان آزادی، جنب ایستگاه مترو،  
کوچه جنتی، پلاک ۲۶، واحد ۵ - تلفن: ۶۶۵۶۷۷۷۰؛ دورنما: ۶۶۵۶۷۷۷۱

## مقدمه

به محض این که چشمانم را می‌بندم، خاطرات دوباره به ذهنم هجوم می‌آورند و انگار همه چیز از اول شروع می‌شود.

همین که به درون کتابفروشی قدم می‌گذارم، ماجراهای آن روز در ذهنم ورق می‌خورد. ژاکت جین پوشیده و آستین‌هایش را بالا زده و یک پلیور سفید نیز زیر آن بر تن دارد. از دو هفته پیش که کارم را در این کتابفروشی شروع کردم، سومین بار است که به اینجا می‌آید. اسمش سم اوبیاشی است؛ همکلاسی من در کلاس انگلیسی. در تمام شیفت کاری‌ام از پنجره به بیرون خیره شده بودم و با خودم فکر می‌کردم که آیا دوباره به کتابفروشی سر خواهد زد یا خیر. ما به دلایلی هنوز با هم صحبت نکرده‌ایم.

در حین این که قفسه‌ها را مرتب می‌کنم و با مشتریان تماس می‌گیرم، او فروشگاه را از نظر می‌گذراند. نمی‌دانم چه چیزی او را به اینجا کشانده. آیا به دنبال کتاب خاصی است یا این که کلاً کتابفروشی را دوست دارد؛ شاید هم برای دیدن من آمده است. در حالی که کتابی را در قفسه جابجا می‌کنم، به این فکر می‌کنم که آیا نام من را می‌داند یا خیر. ناگهان برق چشمان قهوه‌ای‌رنگی را از میان شکاف می‌بینم که از آن طرف به من خیره شده است. چند لحظه‌ای سکوت برقرار می‌شود، سپس لبخندی بر لب می‌نشانم و من فکر می‌کنم که می‌خواهد چیزی بگوید، اما قبل از این که فرصتی پیدا کند، کتاب را به زور داخل قفسه می‌چپانم، و باعجله به اتاق پشتی می‌روم. مشکل من چیست؟ چرا جواب لبخندش را ندادم؟ بعد از این که خودم را سرزنش کردم، جرأت می‌کنم که برگردم بیرون تا خودم را معرفی کنم؛ اما وقتی برگشتم، او رفته بود. روی پیشخوان چیزی پیدا کردم که قبلاً نبود. یک شکوفه‌ی گیلاس کاغذی. آن را برداشتم و خوب نگاهش کردم. به طرز زیبا و ظریفی تاخوردن بود؛ بسیار ماهرانه. تحسینش کردم.

آیا سم این گل کاغذی را اینجا گذاشته؟ اگر عجله کنم، ممکن است به او برسم؟ اما به محض این که باعجله از در بیرون می‌روم، در پیچ خیابان ناپدید می‌شود و نزدیک به دو هفته بعد متوجه می‌شوم که وارد یک کافه‌ی پرسروصدا در گوشه‌ی خیابان سوم شده‌ام.